

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که سیره‌ی عقلائیة دلالت دارد بر اینکه در رجوع به مجتهد بین اینکه مطلق باشد یا متجزی، فرقی نمی‌کند. آیا از این سیره‌ی عقلائیة رادعی داریم یا خیر؟ تا به حال سه رادع را بررسی کردیم و نتیجه این شد که هیچ‌یک از این امور ثلاثه، رادعیت نداشت.

رادع چهارم؛ مقبولة عمر بن حنظله

رادع آخر که در اینجا عنوان می‌شود؛ مقبولة عمر بن حنظله است. در این مقبولة عمر بن حنظله تعبیری که وارد شده این است: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»؛ فرمودند آن کسی را که شما می‌خواهید به عنوان حکم و قاضی قرار دهید، باید این سه شرط را داشته باشد که «رَوَى حَدِيثَنَا» و «نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا» و «عَرَفَ أَحْكَامَنَا».

مقدمات استدلال بر رادعیت روایت

حالا چگونه به این تعبیر در این روایت بر رادعیت استدلال می‌شود؟ به دو مقدمه نیاز داریم.

مقدمه اول؛ روایت می‌گوید قاضی باید عارف به همه‌ی احکام باشد، آشنای به همه‌ی احادیث باشد. به تعبیر دیگر مصدر مضاف، إفاده‌ی عموم می‌کند، جمع مضاف «احکامنا»، إفاده‌ی عموم می‌کند. روایت دلالت دارد که قاضی اگر کسی باشد که بخواهد یک یا دو یا ده مسئله را به صورت استنباطی فهمیده باشد، این کافی نیست، باید تمام حدیث ما را بداند و به تمام احکام ما آشنا باشد. پس این مقدمه‌ی اول که روایت می‌گوید قاضی نمی‌شود فقط متجزی باشد و بعضی از احکام را بلد باشد.

مقدمه‌ی دوم؛ ما بگوئیم که بین باب قضاء و باب فتوا فرقی وجود ندارد، تمام شرائطی که در باب قضاء هست، تمام آن شرائط باید در مفتی هم باشد.

از ضمیمه دو مقدمه به یکدیگر، نتیجه می‌گیریم که این روایت مقبوله‌ی عمر بن حنظله می‌تواند از سیره‌ی عقلائیه رادعیت داشته باشد. چون در این مقبوله می‌گوید قاضی باید آشنای به تمام احادیث و تمام احکام ما باشد و در نتیجه متجزی که بعضی از احکام را آشنا هست، مشمول آن نمی‌شود و بین باب قضاء و باب فتوا فرقی هم وجود ندارد. نتیجه این می‌شود که بر حسب این روایت مقبوله، مفتی باید مجتهد مطلق باشد و شامل مجتهد متجزی نمی‌شود. این روایت سیره‌ی عقلائیه را رد می‌کند و اطلاق سیره را از بین می‌برد.

نقد استاد محترم بر رادعیت مقبوله

آیا ما می‌توانیم بگوییم که این مقبوله رادعیت دارد یا نه؟ اینجا چند اشکال وجود دارد:

اشکال اول اشکال سندی است که راجع به خود عمر بن حنظله توثیقی وجود ندارد، اما چون علماء این روایت را تلقی به قبول کرده‌اند و بر طبق این روایت عمل کرده‌اند، از آن هم تعبیر به مقبوله می‌شود. راجع به عمر بن حنظله، از جهت توثیق اشکالی ندارد.

کسانی مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) که عمل مشهور را جابر ضعف سند نمی‌دانند، اینجا می‌فرمایند این روایت اصلاً از جهت سندی اشکالی ندارد. (دقت داشته باشید وقتی فقهاء بر طبق یک روایتی عمل می‌کنند، درست است سند این روایت ضعیف است، اما اینکه فقط عمل کرده‌اند؛ یا قرائنی وجود دارد که دلالت دارد بر اینکه مضمون این روایت از امام (ع) صادر شده، یا طرق دیگری برای این روایت بوده که آن طرق به دست ما نرسیده و آن طرق، طرق صحیحه بوده. عرض کردیم ما الان روایات زیادی داریم که احکام زیادی هم از آن استفاده می‌شود، مثل «الطواف بالبيت صلاة»، شما این روایت را در هیچ کتاب روایی از کتب روایی شیعه پیدا نمی‌کنید، فقط در عوالی اللئالی است، که آن هم برای ابن ابی جمهور است، این را عمدتاً عامه نقل کرده‌اند. اما فقهای شیعه در کتاب الحج همه‌ی آنها این روایت را آورده‌اند و بر طبق آن همه فتوا داده‌اند، یعنی دیگر این روایت مورد عمل اصحاب است. و وقتی مورد عمل اصحاب واقع شد، همین برای ما اعتبار دارد. از این جهت که آنها قرائنی را داشته‌اند، آن قرائن مفید صدق این روایت است و به دست ما نرسیده است. دیروز هم عرض کردم اگر در اینجا مبنای مرحوم آقای خوئی (قدس سره) محور قرار بگیرد، لازمه‌اش این است که خیلی از روایات از دائره فقه بیرون برود، روایاتی که بیش از هزار سال فقهاء به آن استدلال کرده‌اند. اما اینکه بیاییم انگشت بگذاریم روی یک واسطه و بگوییم این توثیقش برای ما روشن نیست و روایت را از اعتبار بیاندازیم، صحیح نیست.)

پس اشکال اول، اشکال سندی است، که عرض کردیم این اشکال، اشکال مهمی نیست و قابل دفع است.

– توجه کنید، یک مبنا در باب رجال این است که وثوق به راوی لازم نیست، وثوق به صدور کافی است. یعنی فقیه اطمینان پیدا کند به اینکه این روایت از امام معصوم (ع) صادر شده است. شما الان طبق همین ملاک، خیلی از چیزهایی که به عنوان زیارات، خیلی از تعبیری که از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده، دعا‌هایی که داریم؛ زیارت جامعیه کبیره و اینها روی این ملاک به خوبی قابل حل است. یعنی می‌گوییم این تعبیر، تعبیری است که لا یصدر إلا عن المعصوم (ع)، از یک آدم معمولی این تعبیر صادر نمی‌شود و می‌گوییم وثوق به صدور کافی است، اما وثوق به راوی لازم نیست.

طبق این مبنا می‌گوییم از اموری که برای انسان وثوق به صدور می‌آورد، عمل مشهور است. در عرف خود ما هم همین‌طور است، اگر یک بچه‌ای بیاید یک خبری (مثلاً در مسائل اجتماعی) بدهد، اما ببینیم بزرگانی به این خبر اعتنا کرده‌اند، ولو اینکه حالا راوی یک بچه است، اما برای انسان اطمینان حاصل می‌شود که این خبر، مطابق با واقع است. همین اطمینان هم برای ما کافی است.

اشکال دوم این است که اگر بنا باشد این مقبوله رادعیت داشته باشد، باید بین باب قضاء و باب فتوا ملازمه باشد، بگوییم تمام شرائط معتبره‌ی قضاء، در باب فتوا هم معتبر است، در حالی‌که به دو جهت بین اینها اختلاف وجود دارد؛ یک جهت را قبلاً عرض کردیم و آن این که قضاء، عنوان ولایت را دارد، قاضی بر فصل خصومت ولایت دارد و اگر یک حکمی کرد، ولو یکی از دو طرف یقین دارد که این حکم، حکم باطل است، اما در حق او نافذ است. نفوذ، معلول ولایتی است که قاضی دارد. اگر قاضی ولایت نداشت، نفوذی برای قضا و حکم او وجود ندارد. پس باب قضاء از شعب ولایت است.

اما فتوا عنوان ولایت ندارد. قبلاً عرض کردیم، مفتی مثل راوی است، منتها راوی می‌گوید «قال الصادق (ع) کذا»، باید خبر او را با ادله‌ی حجیت خبر واحد اثبات کنیم، مفتی از همین قول امام صادق (ع) و ادله‌ی دیگر یک چیزی را استنباط می‌کند و ما می‌گوییم این استنباطش برای دیگران حجیت دارد و قابل عمل است. اما این معنایش ولایت نیست، همانطور که در راوی نمی‌گوییم یک منصب و ولایتی برای منقول‌إلیه دارد.

پس این اولاً که بین فتوا و قضاء از این جهت فرق است که قضاء، منصب و ولایت است، اما فتوا عنوان منصب و ولایت را ندارد.

البته مکرر عرض کردیم این به حسب اولی است، اما به حسب ثانوی آنچه که الان موجود است، بله مفتی الان عنوان ولایت را هم دارد، اما اینها به حسب ثانوی است و الا به حسب اولی از حیث فتوا و إفتاء عنوان منصب نیست.

فرق دوم این است که در باب قضا، قاضی در محکمه نشسته، برای نزاع‌های مختلف به او مراجعه می‌شود و وقتی که نزاع‌های مختلف مراجعه می‌شود، این باید در همه‌ی ابواب و احکام، قدرت استنباط داشته باشد. یک نزاع، راجع به قتل است، یک نزاع، راجع به ارث است، یک نزاع راجع به وصیت است، یک نزاع راجع به طلاق و نکاح است و هكذا، قاضی نمی‌تواند متجزی باشد. برای اینکه امور مختلف در ابعاد مختلف به او مراجعه می‌شود.

اما در فتوا چه حکمی دارد؟ بگوییم این مجتهد متجزی که فقط در باب معاملات قدرت استنباط دارد، مردم در باب معاملات بتوانند به او رجوع کنند و به قول او عمل کنند. پس اشکالی ندارد. وقتی که کارش سعه دارد. لذا امام (ع) در مقبوله می‌فرماید آن کسی را که شما می‌خواهید قاضی قرار دهید، این باید به همه‌ی احادیث ما آگاه باشد.

پس دو فرق بین باب قضا و باب فتوا وجود دارد، که نتیجه این می‌شود که ما نمی‌توانیم باب فتوا را به باب قضا مقایسه کنیم.

اشکال سوم؛ (که در کلام محقق خوئی آمده است) همین بود که ما قبلاً توضیح دادیم؛ که از این فقره از روایت استفاده عموم کنید. می‌گویید قاضی بر طبق مقبوله‌ی عمر ابن حنظله باید همه‌ی احکام را بداند، این روایت با حسنه‌ی ابی خدیجه (أبی خدیجه سالم ابن مكرم) معارض می‌شود.

در روایت ابی خدیجه آمده است: «إِذَا كُنْتُمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ أَنْظِرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»؛ مبدا برای محاکمه سراغ اهل جور بروید، سراغ مردی بروید که برخی از احکام ما را بداند.

این روایت حسنه‌ی ابی خدیجه به‌خاطر این کلمه‌ی «من» مورد توجه است. سؤال این است که این «يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا»، «من» بیانیه است یا تبعیضیه؟ «من» تبعیضیه است، برای اینکه اگر این «من» می‌خواست بیانیه باشد، باید می‌فرمود «يَعْلَمُ أَشْيَاءً» که آن اشیاء «قضایانا» است، نمی‌شود «من»، بیانیه باشد. آن وقت بین بیان و مبین، از نظر افراد و جمع فرق باشد.

پس حتماً «مِنْ» در اینجا مِنْ تبعیضیه است. یعنی یک کسی که بعضی از احکام ما را می‌داند کافی است. لازم نیست همه‌ی احکام را بداند. در نتیجه بین مقبوله‌ی عمر ابن حنظله و حسنه‌ی ابی خدیجه تعارض واقع می‌شود. مقبوله می‌گوید قاضی باید تمام احکام را بداند، حسنه‌ی ابی خدیجه دلالت دارد که لازم نیست که قاضی تمام احکام را بداند، بلکه اگر بعضی از احکام را دانست کافی است. آیا این اشکال سوم وارد است یا نه؟

یعنی ما برای اینکه بگوییم مقبوله‌ی عمر ابن حنظله رادعیت از سیره‌ی عقلائیه ندارد، بگوییم این مقبوله با این حسنه با هم تعارض دارند، إذا تعارضتا تساقطا.

یمكن أن يقال گرچه اینجا «مِنْ» تبعیضیه است و بعضی از یک مجموعه‌ای است، اما این بعضی است که خودش فی نفسه کثیر است.

این مطلب را دقت بفرمایید؛ می‌گوییم در احکام ائمه (ع) حلال و حرام خیلی زیاد است، اما اگر گفتند یک کسی «یعلم شیئاً مِنْ احکامنا» درست است «مِنْ» تبعیضیه است، که بعضی از اینها را می‌داند، اما این بعضی، به قیاس به آن احکام کثیره‌ای است که نزد ائمه (ع) است. نسبت به آن احکام کثیره، بعضی است، اما خودش فی حد نفسه، کثیر و معتنا به است.

مانند این قضیه‌ای که نقل می‌کنند مرحوم صاحب جواهر وقتی در حال احتضار بود فرمود: «عندي شيء مِنْ علم جعفر (ع)». یعنی صاحب جواهر علم خودش را با علم امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) مقایسه کرده، که آن علم کجا و آنچه که صاحب جواهر می‌داند کجا؟ فرموده «شيء»، اما خودش فی حد نفسه یک شيء کثیر و مقدار معتنا بهی است. آیا ما برای اینکه بگوییم بین مقبوله و حسنه تعارض وجود ندارد، می‌توانیم از این راه وارد شویم یا نه؟

اینجا یک اشکال این است که در بعضی از نسخ روایت حسنه؛ به جای «شيئاً مِنْ قضایانا»، دارد «شيئاً مِنْ قضائنا». این روایت از سه طریق نقل شده؛ مرحوم کلینی نقل کرده، مرحوم صدوق نقل کرده، مرحوم شیخ هم در تهذیب نقل کرده است. تعبیری که دارد «یعلم شیئاً مِنْ قضایانا» به صورت جمع آمده است. این تعبیری است که شیخ در تهذیب نقل کرده و در طریق روایتی که شیخ در تهذیب آورده، افرادی هستند که محل اشکال است.

در طریق شیخ در تهذیب «محمد ابن علی» است، که این «محمد ابن علی» تضعیف شده است. تنها در میان این سه طریق، آن طریقی که قابل اعتبار است؛ طریق صدوق است و گفتیم در طریق صدوق هم به صورت «قضائنا» آمده است.

به این آدرس‌ها مراجعه کنید: کافی، جلد 7، باب کراهیه الارتفاع إلی قضاة الجور، حدیث چهارم.
من لا یحضره الفقیه، جلد 3، أبواب القضايا و الاحکام، باب 1، حدیث 1.
تهذیب الأحکام، جلد 6، صفحه 219.

اینکه می‌گوییم این روایت ابی خدیجه، حسنه است، چون در همان طریق صدوق، «حسن بن علی و شاء» است که ممدوح است. حالا می‌خواهیم بگوییم این روایت اگر «شيئاً مِنْ قضایانا» بود، این توجیه خوب بود که بگوییم این «مِنْ»، تبعیضیه است، اما فی حد نفسه خودش معتد به و قابل اعتنا است. اما اگر «مِنْ قضائنا» باشد، «قضاء» یعنی همان حکمی که برای ترافع و مرافعه از حاکم صادر می‌شود. دیگر اگر مفرد باشد نمی‌توانیم آن توجیه را کنیم. «یعلم شیئاً مِنْ قضائنا»، یعنی حکم ما، نه احکام ما، یعنی از این حکمی که ما داریم. دیگر نمی‌توانیم بگوییم این «شيئاً»، مقدار معتد بهی است.

بنابراین ما ابتدا آمدم گفتیم این تعارض در اینجا وجود دارد، برخی برای رفع تعارض از راه «مِنْ» تبعیضیه و این توجیحی که

گفتیم می‌خواهند وارد شوند. این توجیه، اشکالش این است که متوقف است بر اینکه «قضایا»، جمع باشد، یعنی اگر جمع شد حرف درستی است. اما اگر گفتیم «یعلم شیئاً من قضائنا»، قضاء دیگر عنوان زیاد که ندارد، حالا همه هم اگر قضاوت کرده باشند، مگر چقدر قضاوت کرده‌اند؟ احکامی که برای مرافعه صادر کرده‌اند مگر چقدر بوده است؟ همین بعضی از اینها را هم بداند، این می‌تواند به عنوان قاضی در اینجا حکم کند.

این جوابی که الان عرض کردیم جوابی است که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح، جلد 1، صفحه 193 عنوان فرموده‌اند.

اینجا عرضی که به ایشان هست این است که اگر «قضائنا» هم باشد، ببینیم آیا فرمایش ایشان درست است؟ یعنی اگر گفتیم «فلان يعلم شیئاً من قضائنا»، این قضاء در اینجا همین قضاوت اصطلاحی است که الان مورد استفاده است و ما تعبیر می‌کنیم، یا اینکه قضاء یعنی حکم، که حکم در لغت، هم احکام شرعی را شامل می‌شود و هم حکمی که در محکمه صادر می‌شود.

اگر گفتیم «یعلم شیئاً من قضائنا»، این قضاء معلوم نیست که مراد همین قضاء اصطلاحی باشد. بعبارة آخری این فرمایش مرحوم آقای خوئی در صورتی تام است که «قضاء» در اینجا، قضاء اصطلاحی باشد، آن وقت می‌فرماید اگر کسی نیاز به محکمه داشت، «أنظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضائنا»؛ یعنی چند قضاوتی که ما کردیم اگر بعضش را هم این بداند، می‌توانید او را قاضی قرار دهید. آن وقت این شد جواب معارضه‌ی مقبوله و حسنه.

اما اگر گفتیم «قضاء» مفرد قضایاست، چه فرقی دارد؟ «قضایا» مفردش قضا است، یعنی حکم، حکم یعنی جنس الحکم، نه آن احکامی که به عنوان مرافعه صادر شده، «یعلم شیئاً من قضائنا»، یعنی «من حکمنا»، حکم یعنی جنس حکم. اگر اینچنین باشد، نتیجه می‌گیریم بین این دو نسخه که یک نسخه بگوییم «یعلم شیئاً من قضایانا» و این نسخه که بگوییم «یعلم شیئاً من قضائنا» فرقی از این جهت وجود ندارد.

حالا این بحث یک تتمه‌ای دارد که بالاخره بین مقبوله‌ی عمر بن حنظله و حسنه‌ی ابی خدیجه آیا تعارض وجود دارد یا تعارضی در کار نیست؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين